

مدیر کل

جلال الدین ابوالحسن بنی مؤید الاسلام
صاحب امتیاز روزنامه هفتگی
ویومیة (جبل المتین)

(عنوان مراسلات)

طهران خیابان لاله زار
نام مدیر میرزا سید حسن کاشانی
دبیر افاضیخ یحیی کاشانی

غیر از روزهای جمعه همه روزه
طبع و توزیع میشود

یومیة

کَمَلَاتِ

۱۳۱۱

طهران

قیمت اشتراك سالانه

طهران ۴۰ قران
سایر بلاد داخله ۳۵ قران
روسیه و قفقاز ۱۰ منات
سایر ممالک خارجه ۳۰ فرانک

(قیمت يك نسخه)

در طهران يكصد دینار
سایر بلاد ایران سه شاهی است

قیمت اعلان مطری

دو قران است

روزنامه یومیة ملی آزاد سیاسی اخباری تجاری علمی ادبی مقالات عام المنفعه

با امضا قبول و درانتشارش اداره آزاد است

پنجشنبه ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۲۵ هجری قمری و ۱۰ خرداد ماه خالصی ۱۳۲۹ و ۳۰ و ۱۹۰۷ میلادی

محاكمه حقیقت

روز پنجشنبه حسب المقرر بر خواسته بدیوانخانه
علیه رفته، از دحام غریبی است صحن عمارت مملو از
مردم است حالت عجیبی در خلق مشاهده میشود سکوت
یکسوز هزار را احاطه کرده است، در یک صف
طولانی جمعی را دیدم که با لباسهای مجلل و نشانهای
مختلف سر و بر خود را آراسته خندان و شادان با مزاج
سالم و تن صحیح چاق و قره (چنانکه، گوئی گاو
پروری اند بچرا آمده) از بشره و سیمای آنها اثر
شادمانی و مسرت ظاهر میشود و برخلاف تمام خلق در
حالت بهت و حیرت بنظر آنگی آنها مشغول اند - از اختلاف
این دو حالت تعجب کردم که این گروه را چه مسرت است
مگر خبری تازه دارند و خود را از قید محکمه خارج
میدانند یا برمی تقصیری خود اسفاد و ادله محکم دارند
که در این وقت که فریاد و انقضاء از هر کس شنیده میشود
اینها سرگرم باد مسرت اند -

از آنجا که روزنامه نویس غالباً فضول و مفتش است
تزدیک رفته و سبب خوشحالی را پرسیدم یکی از آنها تبسمی
کرده جواب چنین داد: مدعی عمده وطن ما هستیم که
در این صف جا داریم زیرا که مدت زمانی صفحه این
وطن لگد کوب سم ستور استبداد ما بود و زمام اختیار
این قطعه در دست قدرت و نفوذ کلی ما جا داشت و ما
ظن بمصالح خود بعضی تصرفات در او کرده ایم بعض
نقاطش را آباد و برخی را خراب نمودیم و برای حفظ
مقام خود چند قطعه را هم بهمسایگان واگذار کردیم
این بیفر توت را که عمر باخر رسیده و وقت مردنش

تزدیک شده است تازه بحرص جوانی و امید زندگانی
اقتاده جمعی هم از مردمان مقصد دور شرا گرفته اورا
با ما بد کرده و ادا نمودند بمحکمه منظم شود
و از تمذیبات ما شکایت کنند - در حالتیکه ما ابدأ گناهی
نداریم و تقصیری نکرده ایم درخت سالخورده را جز قطع کردن
نشدند؟ این عجوره پنج هزار سال است که از عمرش گذشته
و قوایش تحلیل رفته اگر ما هم نبودیم بی شبهه جان بدر نمیرد و بیش
ازین زندگانی کردنش محل بود آخر عمر طبیعی چه قدر میشود
و حیات متعارفی از بنه هزار سال که بیشتر ممکن نیست لکن
هر چه شخص بیترت میشود حرصش بدنیا و حیات عاریت
زیادتر میگردد و ضعف و نقاهت خود را بدیگران نسبت
میدهد و این و آن را مقصر می شمارد حالا از قرار اطلاع
صحیح مشرف بر موت است و رو بقبله، شیشه امیدش
بسنگ خورده درخت حیاتش ریشه کن شده است دیگر
امکان ندارد در محکمه حاضر شود و باب ادعا بکشاید -
انوقت ما راحت میشویم و بی کار خود و عیش و نوش
میرویم کار بکام ما میگردد و زمانه بروفق مرام

گفتم ای بی انصافان از خدا بیخبر گرفتیم که این مادر
مهربان مرد و از زخمهای کاری شما جان بدر نبرد و
محکمه نیز شمارا رها کرد آباد روز جزا در محکمه عدل
الهی چه جواب خواهید داد؟ وقتیکه وطن با کفن خونین
سر از قبر برارد و فریاد از جور شما بنماید و در صحرای
محشر دریای میزان عدل ناله سوزناک برارد چه حیل
خواهید نمود و چه خواهید گفت؟ مگر بروز بازخواست
اعتقاد ندارید و بخدارا بهر نیک و بد خیر و بصیر نمیدانید
تا کی در گمراهی تا چند در ضلالت؟ این خوشحالی کاذب
که شمارا احاطه کرده چراغ بی فروغ است، قهر الهی شما

را احاطه کرده و غضب خداوندی همه را فرو گرفته خلاصیتان
محال است و راحتان محض خیال، طبیعت روزگار بر
مجازات است، مادر وطن نیز اگر چه حالش سخت پریشان
است لکن با اینهمه ممکن است بدوود حیات نگویید و اگر
امروز نشد روز دیگر بمعصمه آید و گناه شمارا ثابت کند
و کفرتان در کنار تان گذارده شود

دیگر جوای بمن ندادند و بیک نوع حرکتی که
آثار مضحکه و مسخره از او ظاهر بود شانه شمارا بالا
انداختند و از من اعراض کردند

ناگاه دیدم خاق بسمت درب عمارت متوجه
شدند گویا کسی تازه وارد میشود و بیک قوه جاذبه
همه را متوجه خود میسازد از دحام مانع از دیدن من
بود از یکفر برسیدم چه واقع شد کی میاید و چه
کیفیتی است؟ گفت از قرار معلوم (وطن) با همسان
شدت مرض بدیوانخانه میاید و از دست مردمانیکه
زخمهای منکر بدو زده اند منظم است

تعجب کردم چگونه این ضعیف نا توان با آنحالت
خراب بدینجا میاید یقین حالتش بهتر شده و دوره
شدت مرض گذشته زمان قاهت است و از بیس دلش از
دست ستمکاران خوانست صبر نکرده بهبودی کامل حاصل
کند، شوق من بیدار آن سبب شد که بهر شکل بود صف
مردم را شکافته جلو رفته چه دیدم؟ دیدم زنی ناتوان
وارد شد با چهره چون گلابک طری، صورتی مثل
آفتاب درخشان و رخی بمناب ماه تابان و جاعت و حسن
منظرش طعنه بر حوری و غلمان میزند صباحت و ملاحظت
عالم را مات و میبوت میسازد در مدت عمر چنین شکلی
ندیده بودم و بخاطر هم نمیگذرانیدم که در دنیا اینگونه
صورت خداوند خالق کرده باشد باقامتی رعنا و قدسی
زیبا — اما از تاب درد و رنج رنگش شکسته و زرد
شده چشمش بگودی فرو رفته بر خود می پیچید و
متصل مینالید خون از بدنش قطره قطره بر زمین میریخت
آثار جراحت زیاد در بدنش پیدا بود بار ختتهای کهنه مندرس
و لباسهای پاره پاره کثیف و مخلوط با خون و چیرک
اما تاجی مکال بنوع جواهر بر سرش بود که در آفتاب
میدرخشید و چشمها را خیره میساخت زلفان مجعد دسته
دسته بر اطراف سرش ریخته اما باخون و خاک و خاشاک
آغشته، سیدی جلیل القدر با هیبت با محاسن سفید
زیر بغلش را گرفته و با تمام قوت خود از وی نگاهداری
کرده نمیگذارد بر زمین افتد — از مشاهده این وضع و
این حالت جمعی بی اختیار سگریه و نوحه
کردند ضجه و ناله را بلند نمودند و اما
و اوطان

خلاصه مادر وطن را با احترام شایان وارد باطابق کردند
طرف مقابل نیز از بین خود پنج نفر را بوکالت انتخاب
نموده باطابق محاکمه فرستادند این بنده نیز نظر بشغل
روزنامه نویسی باطابق رفته در گوشه قرار گرفتم —
قاضی حقیقت در صدر مجلس نشست سکر تیر و جدان
نیز در پهلو او قرار گرفت موقع محاکمه شد
طرفین را در برابر یکدیگر جا داده آنتهنگام مادر وطن
شروع بنطق نموده چنین تقریر کرد:

این اشخاص مدتها است از جاده اعتدال دور افتاده
حقوق مادری و تربیت را کنار نهاده انصاف و مروت را
پشت یا زده دست تعدی بجانب این بینوا دراز کردند
با شمشیر آخته بر من حمله نمودند و ظلمهای گوناگون
بر من نمودند نمیدانم از کدام یک از ظلمهایشان شروع
کنم آیا از قطع عضلاتم بعرض رسانم یا از ریختن و
بردن خون بدینم بگویم یا از بریدن رگهایم شکایت کنم
قاضی فرمود: این مقام را تشریح لازم و توضیح واجب
است درست بگوئید عضلات شما کدام، اعصاب و رگهای
چیست؟ حوت کدام است؟ احشایت چه؟ وطن گفت
ایها القاضی بدان و آگاه باش که وطن مثل یک انسان
دارای تمام اعضاء و جوارح است رودها و نهرها و شطها
حکم خون بدن را دارد جادهها و راههای مملکت
بمنابه اعصاب و رگهاست قطعات و ایالات بمنابه یک
پارچه گوشت و عضله است سکن و اهالی بمنزله فرزندان،
ثروتهای طبیعی از قبیل معادن و... حکم مال را دارد،
استقلال مملکت در مرتبه صحت و سلامت جسم است.
بنادر و جزایر حکم انگلستان و ناخن را دارند — این بی
رحمان قطعات مملکت مرا از بدنم جدا کرده و اجانب
فروختند، رودخانه هایم را بتصرف اغیار دادند، جادهها
و راههای مرا در عوض وجهی قلیل بدشمنانم واگذار
کردند بنادر و جزایر مرا برایگان تسلیم همجواریان نمودند
فرزندان مرا بدست اعداء ذلیل و زیون ساختند نبود
کاری که نکردند ظلمی نبود که مرتکب نشدند اکنون
از کدام دردم شروع کنم و از چه ظلمی ابتدا بعرض
رسانم.

قاضی گفت بهتر آنستکه از عروق و شرایین
و راهها و جاده هایم را که بعدوان بریده و بنیر داده اند
بیان نمائید

وطن آمی از دل بر درد برکشید و قدری از
ضغف تکیه بر صندلی نموده آنگاه شروع بسخن کرد
که ایها القاضی از کدام شریانم بگویم بدان و آگاه باش
که یکی از شریانهای عمده ام که خیلی دارای اهمیت
فوق العاده است راهی است از قلب مملکت یعنی طهران

بست جنوب غربی مستد میشود از طهران بقم و عراق و متهی میشود بربستان و محمره، این راه را از نروتهای طبیعی خودم ساختم و در اثناء آن قلمه های محکم بنا نمودم و هزارها خیالات مفیده جهت آن منظور داشتم اولاً این راه اسباب سهولت حمل و نقل مال التجاره بود ثانیاً بواسطه قلمهائی که در اثناء آنها ساختم ایلات را یگبار مطیع و متقاد مینمودم و تدریجاً بر آبادی آن حدود افزوده میشد نظم و امنیت همه قاط آنرا احاطه میکرد — باین ملاحظاتی از پول مالیات که حاصل دست رنجم بود گفتم اینراه را پایان رسانند چرا امروزه بتصرف انگلیسان داده و رک بدنم را بدست اغیار حیده اند.

قاضی از مدعیان جواب مطالبه کرد یکی از آنان که خود را زرك و چالا کتر در صحبت میدانست چنین جواب داد

که ای قاضی این سخن تهمت محض و بهتان صرف است این راه بکی خراب و عبور ازو بغایت سخت و دشوار است نا این حمل مال التجاره ممکن نبود اشرار در بین راه باعث زحمت و اغتشاشی شده بودند ما هم وافماً پول نداشتیم که خود انرا تعمیر کنیم در میان ایرانیان هم کسی پیدا نمیشد که از عهده مهندسی او برون آید لابد شدیم محض تأمین راه و تسهیل حمل و نقل و احتمال خطر بر مسافرین راهرا بانگلیسان تموعدی معین و گذار نمودیم و در اینکار بقدر سر سوزنی تقصیر نداریم آیا میتوان مملکت را خراب گذارد آیا بایعلمی وی یولی و بی اسبابی میتوانستیم خودمان بسازیم آیا با کمال اهمیت این راه ممکن بود از تعمیر و شوسه کردن آن صرف نظر کنیم؟ آیا بجهت عبور یکفر اجنبی در چنین راه خطر ناک چه قدر باید متحمل زحمت شد و چه مقدار سرباز در بین راه لازم میشد؟ آخر کی تو پول دادی که ما بساختیم؟ چه وقت فرزند عالم بما دادی که سر راه نگذاریم؟ جناب قاضی این حرفها که شما میشنوید همه بی مأخذ است نه پول دارند نه علم نه آدم امین نه اسباب دیگر ما چه کار بکنیم و چه تقصیر داریم شما بین ما حکم باشید و انصافی بدهید ما گرگ دهن آلوده و یوسف ندیده هستیم و بقتی می بینیم ملک خراب، لوازم بکی مفقود، تهیه معدوم است بقل قاصر خود میگوئیم اگر با شراکت اجانب این کار صورت بگیرد بعد از مدتی حق شان ساقط شود صرفه ملک و صلاح حل مملکت است قاضی ساعتی فکر کرده بعد سر بلند کرد که ای وطن این حرفها همه صحیح بنظر میاید و از قرار افواهایی که در السنة مردم است مشهور است و تا یکدرجه هم بتحقیق

بیوسته شما پول نداشتید که خرج تعمیر بشود آدم هم که بسازد در میانه فرزندان نبود ساختن راه هم واجب بود در اینصورت چه ایرادی و تقصیری بر اینها وارد است؟ وطن — اینها راست نمیگویند هم پول داشتیم هم دادیم هم آدم لایق عالی از فرزندان ما مور ساختن کردم لکن اینها بطمع خبیث آبرویم ریختند و با تکیس فروختند و ظلمی شنیع مرتکب شدند دروغ میگویند و آبرویم میریزند مدعیان جواب دادند کدام پول، کدام آدم، کدام اسباب، کی، کجا بهتان باین واضحی نمیشود تهمت باین آشکاری ممکن نیست از همه کس بپرسید تحقیق کنید اگر پول میبود چرا محتاج بقرض میشدیم اگر آدم میداشتیم چرا بمخارج گزاف از خارجه کترات میکردیم اطباء ما فرنگی است معلمین دار الفنون فرنگی، مستخدمین گداز فرنگی کاش ما آدم میداشتیم دیگر چه غصه داشتیم

جمعی نیز در اینقسم بر حواسته شهادت دادند که مطلب صدق و صواب است پول و آدم نیست و باین سبب این راه و راه رشت و غیره بتوسط اجاب ساخته شد قاضی — ای وطن حرف اینها حسابی است و تا در جهم مشهور است شما نمیتوانید بی جهت تهمتی بر آنها بریزید فعلاً بایاید بر طبق مدعی خود سند معتبری اظهار و ارائه کنید یا آنکه مجازات شوید چرا بر آنها بی سبب اتهام زده اید — مدعیان گفتند ای قاضی دیدی چگونه همه حرفها صواب است دیگر خوب است گوش بسایر حرفهایش ندهید اولش که چنین باشید آخرش چه خواهد بود

قاضی — البته باید یاسند معتبر ارائه کنید که رسمیت و اعتبار داشته باشد یا مجازات شوید — بسختان بازاری نمیشود گوش داد و محترمین را توهین کرد — (هوا خواهان وطن که در جزء تماشاچیان بودند همه مضطرب و پریشان شدند و رنگ از صورتشان برید و تقریباً جملگی مایوس و ناامید شدند) وطن را دیدم از شدت درد بر خود بیچید و بزحمت دست خود را در بفل برده کاغذی بیرون آورد داد دست قاضی او هم داد بسکرتر که باز کرده بخواند — سکرتر بصوت بلند چنین خواند — روزنامه رسمی دولت (ایران) نمره هفصد و نهم بتاریخ سه شنبه بیستم جمادی الثانیه سال هزار و سیصد و هفت

صفحه سیم — عنوان

(لرستان و عربستان)

امور این ایالت از وفور مراقبت و کفایت ناظم خاوت والی لرستان و بروجرد چنانکه باید و شاید منظم است از قرار روزنامه و قایع لرستان امسال ناظم خلوت بامر دولت روز افزون در خاک لرستان و راه مابین خرم آباد و دز فول ایینه و آثار معتبره مفیده اعدادت کرده اند

که شرح آنها از فرار ذیل است از جمله هفت قلعه بطراحی حاجی نجم الملك و مهندسی و مباشرت میرزا عبد الله خان مهندس از خرم آباد تادزفول در قلل جبال بنا شده که هر قلعه مشتمل بر پستخانه و تلگرافخانه و ابنیه و مساکن رعیتی است که فی الواقع هر قلعه چهار قلعه است تمام طاقهای این قلاع از آجر و کج و دیوار ها و پیاها و حیطان از سنگ و کج و اعرض هر پیا و دیوار یکسور و نیم است که فرضاً اگر تا یکصد سال دیگر هم این قلاع را مرمت نکنند بهیچوجه انهدام و تفسار در میان آنها بهم نخواهد رسید و رو بخرابی و اطمینان نخواهد گذاشت فعلاً چهار قلعه از این قلاع تمام شده و محل ورود و نزول قوافل و عابریین است و خانوار رعیتی هم بقدر کفایت در هر یک از این قلاع فراهم آورده اند که مشغول گشت و زرع میباشد و باینکه چوب چنار در آن صفحات نایاب است در وازه های چوب چنار یک وصل بطول چهار زرع و نیم و عرض دو زرع و نیم از نقاط بیده تحصیل و تهیه کرده و روی آنها را آهن بوش کرده در این قلاع نصب نموده اند تا کتون قلعه جات باین استحکام و اعتبار کمتر بنا شده است سه قلعه دیگر انهم قریب الاتمام است باین معنی که قدری از کار آنها باقیست که بواسطه سرمای زمستان و برف و باران در این دوسه ماه تعطیل شده بود و این ایام شروع بانتمام آنها کرده اند اسامی قلعه جات از این قرار است : قلعه اول در دو فرسنگی شهر خرم آباد موسوم به شهنشاه که تمام و دائر شده است قلعه دوم موسوم بناظمیه که نیز بانتمام رسیده است ، قلعه سوم موسوم بناصریه ایضا بانتمام رسیده ، قلعه چهارم موسوم به مخبریه که قریب الاتمام است . قلعه پنجم موسوم به امینیه که نصف شده است ، قلعه ششم موسوم به سلطانیه بانتمام رسیده است ، قلعه هفتم موسوم به مهندسیه تلگرافخانه آن هنوز ساخته نشده است

دیگر از ابنیه و آثار مستحدثه یل بسیار خوبی است که بروی رود خانه چالان جولان که از سیلاخور میگردد بنا کرده اند — همین رود خانه سرچشمه و منبع آب دزفول است — و این یل مشتمل بر هفت چشمه و یکصد و شصت و دو ذرع طول آن است بغیر از دنباله های یل — و قریب ده ذرع بی آنرا از زمین حفر کرده و با سنگهای عظیم و آهک زیاد تا کف رود خانه شالیده بر آورده اند — یلی باین استحکام و منات تا کتون در آن نصفجات بنا نشده بود طاقهای آن تمام با آجر و کج و پیاها یل از سنگهای حجاری کرده عظیم و کج و آهک است سابقاً هم حکام آنجا چند مرتبه این یل را ساخته بودند ولی چون شرایط

استحکام و منات بنا بطوری که باید و شاید مرعی نشده بود غالباً از سیلاب اول خراب میشد و سال دیگر باز شروع بینائی آن میکردند

ولی امسال تا بحال که شدت بارندگی بوده و سینهای عظیم متواتر ازین رود خانه جاری شده باینکه بنای یل هم خیلی تازه بوده هیچ آثار انهدام و انکساری در آن پدید نیامده است این یل عظیم نیز منسوب و موسوم به اسم مبارک ناصری است

دیگر از آثار مستحدثه راه شوسه ناصری است که نیز بمراقبت و مهندسی میرزا عبد الله خان مهندس تا کتون قریب دوازده سیزده فرسنگ از آن تمام شده است که خیلی جای تعریف و تحسین است اقل عرض این راه در کوهستانها هشت ذرع و اکثر عرض آن دوازده ذرع است که در تسویه نشیب و فراز و تسطیح تلال و بریدن جبال کمال مراقبت و اهتمام و اوستادی و مهارت تمام بکار رفته است — من جمله یک فرسنگ از راه سخت کیلان است که بدترین قساط این راه و بلکه غیر ممکن العبور بوده و مهندس مشار الیه در کمال خوبی بریده و تسویه و تسطیح و عراده رو کرده است که اکنون در کمال راحت و آسایش و حالی از خوف و خطر عبور و مرور میشود

خلاصه مذاکرات مجلس دار الشوری

روز سه شنبه ۱۵ شهر ربیع الثانی

لایحه جناب صنیع الدوله بمجلس نوشته بودند که سابق در یکی دو مجلس اظهار استعفا از شغل ریاست نمودم بملاحظاتی مجمل مانند امروز کتبا اظهار میدانم که این شغل از عهد بنده خارج است و استعفا دائم و کلاً را در این مورد رأی بر این شد حال که ایشان از ریاست استعفا دادند البته وجود رئیس برای مجلس لازم است قبل از مذاکره باید با اکثریت آراء یکسور معین نمود اوراقی قرعه داده و رأی مخفی از و کلاً گرفته شد اکثریت آراء دوباره بر ریاست جناب ایشان تعلق گرفت بعضی را رأی بر این بود که هیئتی از طرف مجلس برای آوردن رئیس بروند بعضی اظهار داشتند که لازم بر رفتن اشخاص نیست از مجلس چیزی نوشته شود که دوباره با اکثریت آراء شما بر ریاست منتخب شده اید و برای انجام این وظیفه حاضر شوید و موافقت صدیق داشتند و قرار بر این شد که بنویسند

اخطار

محض خواهش و کلاء بلاد و مشترکین عظام از این تاریخ ببعد وقایع و مذاکرات مجلس مقدس شورای ملی را مرتباً درج خواهیم نمود

حسن الحسینی الکاشانی